

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

چرا نباید از رضا پهلوی ترسید؟

ما جمهوری خواهان باید کم کاری و نازانی خود را بپذیریم. ما اگر رضا پهلوی را بازمانده دوران منقرض سلطنت پهلوی ها می بینیم، باید به یاد داشته باشیم که هنوز هم در بین ما کسی برجستگی همآوردی با او را ندارد، آنگونه که اغلب مان آرزو می کنیم که رضا پهلوی جمهوری خواه شود و خود را کاندید ریاست جمهوری کند! همچنانکه در بین جمهوری خواهان نیز کسی نمی تواند هیمنه ای را بخود بگیرد که ابوالحسن بنی صدری می گیرد که همچنان خود را نه «رئیس جمهور قبلی جمهوری اسلامی» که «رئیس جمهور منتخب مردم» می خواند. و یا مورد مریم رجوی را داریم که ریاست جمهوری اش (حتی با قید موقت بودن آن در آینده) اکنون بیشتر به شوخی تبدیل شده است.

esmail@nooriala.com

امروز می توانستم گوشی تلفن را بردارم و، در این صبح دلکش بهاری وسط امریکا، به دوست بسیار نازنین اما نادیده ام، دکتر فرهنگ قاسمی، زنگ بزنم، حال اش را بپرسم، به او بگویم که مقاله اخیرش را با عنوان «در جستجوی کدام آینده برای میهنمان ایران؟» (1) خوانده ام، و سپس به بیان درد دلی دوستانه با او بپردازم. اما دیدم که اکنون زمان نوشتن جمعه گردی این هفته نیز هست و چرا سخنم را فقط با او در میان بگذارم؟ مگر نه اینکه دل های ما را نه قرب جوار و همشهری بودن و سابقه آشنائی داشتن، که به ایران فکر کردن و برای آینده اش به جستجوی راهی منطقی بودن بهم نزدیک کرده است؟ مگر نه اینکه دوستی ما در سپهر سیاسی اپوزیسیون کشورمان شکل گرفته است و همه کسانی که به از ریشه کندن شجره خبیثه حکومت اسلامی می اندیشند نیز در متن و زمینه این دوستی حضور دارند؟ پس چرا جمعه گردی این هفته را چنان ننویسم که گوئی من و دکتر قاسمی - بعنوان دو جمهوری خواهی که هیچ کدام در مورد «هویت» آن دیگری شک نداریم - در کنار هم به گردشی در عالم مجازی اینترنتی رفته باشیم و من با او سخنانی بگویم که پژواک اش را نسیم های مغناطیسی به گوش ساکنان کوچه باغ های پراکنده در کامپیوترهای هموطنان علاقمندان نیز برسانند؟

سر این صحبت را البته دکتر قاسمی در مقاله پیشین اش اینگونه باز کرده است که: «امروز ما در دوران تحول اجتماعی و فرهنگی و سیاسی تازه ای، یعنی در مرحله گذار از حاکمیت مذهب و دین به حاکمیت ملت، هستیم [و] تنها همراهی شفاف آقای رضا پهلوی با جمهوری خواهان و دفاع او از جمهوریت می تواند یکی از شکاف های موجود بین اپوزیسیون را از بین ببرد و به پیروزی مردم ایران کمک کند... اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید از آنجا که برای سلطنت رقابتی وجود ندارد، همواره این خطر وجود دارد که او [رضا پهلوی] بدون کوچک ترین رقابتی، شانس پادشاه شدن را خواهد داشت...» (2).

من، که در سخنان دوستم مشکلات متعددی را می بینم، لحظه ای تأمل می کنم و آنگاه بی محابا می گویم که: «فرهنگ جان! من با پیش فرض های تو مشکلاتی را دارم که اجازه می خواهم آنها را یک به یک توضیح دهم». و می بینم که او رفیقانه به من نگاه می کند و منتظر می ماند.

نخست اینکه من اعتقاد دارم در بحث های سیاسی مان باید واژه ها را با منقاش انتخاب کنیم. مثلاً، اگر بعنوان جمهوریخواه می خواهیم به انواع دیگری از حکومت اشاره کنیم و ایراد بگیریم لازم است تفاوت های آنها را دقیقاً در نظر داشته باشیم. مثلاً، اگر سخن مان را با این عبارت آغاز کردیم که «اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید...» آنگاه باید بپذیریم که دیگر درباره «پادشاهی پارلمانی» سخن نمی گوئیم و نتایجی هم که از بحث مان می گیریم به اموری بدیهی تبدیل می شوند که کسی در اپوزیسیون انحلال طلب ما، آن هم این دوره و زمانه، با آن مخالفتی ندارد.

یعنی، فکر می کنم اکنون همه قبول کرده اند که اگرچه سه دهه پیش عمر نوعی از سلطنت در کشورمان به پایان رسید اما نوع دیگری از آن - که بسا بدتر و هولناک تر از قبلی بود - چانشین اش شد. یعنی، ما هنوز هم در مسیر جریان مبارزه ای «ضد سلطنتی» قرار داریم؛ چه سلطنت از آن شاه باشد و چه متعلق به ولی فقیه. ماهیت واقعی مبارزه امروز ما همچنان ضد سلطنتی، و ضد سلطه، است. ما می خواهیم جامعه خویش را از «سلطه»ی استبدادی حاکمان مستبد و سرکوبگر رها سازیم. به همین دلیل آشکار نیز هست که معتقدم امروزه، و در سطح کلامی، ما اغلب واژه «سلطنت» را به سهو بکار می بریم. این امر، به اعتقاد من، میراث بازمانده از زبان سیاسی بکار رفته در جریان انقلاب مشروطه و نهضت ملی است: «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت». اگر دقت کنیم می بینیم که این فرمول در «ساختار تعبیری اش» غلط است. و درست اش می تواند عبارتی باشد اینگونه: «شاه باید پادشاهی کند و نه سلطنت و حکومت».

البته می دانم که این سهو در نزد برخی حکم عمد را پیدا می کند و ممکن است در توجیه این اختلاط گفته شود که بین «سلطنت» و «پادشاهی» فرقی نیست و این یکی عاقبت به آن یکی ختم خواهد شد. اما حتی اگر این احتجاج درست باشد نیز نمی توان منکر آن شد که، در سپهر سیاسی امروز ما، بین دو تفکر «پادشاهی خواهی» و «سلطنت طلبی» تفاوتی آشکار وجود دارد که آن هم از دل همان انقلاب مشروطه ای بر می خیزد که می خواست حکومت را مشروط به قانون، و سلطنت را به مقامی تشریفاتی و نمادین، تبدیل کند. انقلاب مشروطه می خواست سلطنت دیگر سلطنت نباشد و پادشاهی از باب سلطه و استیلا نیاید و و استبداد بازتولید نشود. آباء مشروطه اما در نوشتن فکر جدید خود همچنان واژه سلطنت را بکار بردند و این مغالطه ایجاد شد. امروز اما این خواست با پرهیز از واژه «سلطنت» و از طریق استفاده از تعبیر «پادشاهی» بیان می شود. پس بهتر است در متن های برآمده از قلم دوستان ارجمندی چون دکتر قاسمی نیز همه جا واژه سلطنت را به پادشاهی تبدیل کنیم تا وداع شادمانه خود را با واژه منحوس سلطنت اعلام داشته باشیم. تنها پس از این اقدام دقیق است که امکان برقراری گفتگو مابین طرفداران دو نوع گزینه جمهوری و پادشاهی ممکن می شود؛ البته اگر چنین گفتگویی مورد نظر باشد.

نکته دوم به شخص «شاهزاده رضا پهلوی» بر می گردد. شاید اگر این «شخص» وجود نداشت، و محمد رضا شاه صاحب پسری نشده بود، با حدوث انقلاب ضد سلطنتی 57 امروز دیگر گزینه «پادشاهی» مطرح نمی شد. اما کوشش شاه سابق برای داشتن ولیعهد، در پی دو ازدواج ناموفق، عاقبت به تولد «رضا پهلوی» انجامید و اگرچه انقلاب 57 نگذاشت تا او براحتی بر تخت پادشاهی بنشیند اما حضور دائم اش در سه دهه گذشته موجب آن شده که امروز برای آینده ایران گزینه پادشاهی هم در کنار جمهوری متصور باشد و، با موضع گیری های مدرن و انسانمدارانه رضا پهلوی از یکسو، و کم کاری و نازائی مسلط بر اردوگاه جمهوری خواهی و عدم ارائه کاندیداهائی قابل اعتماد برای ریاست جمهوری، از سوی دیگر، گزینه پادشاهی از استقبال هم برخوردار شود. در واقع، ما جمهوری خواهان باید این کم کاری و نازائی خود را بپذیریم. ما اگر رضا پهلوی را بازمانده دوران منقرض سلطنت پهلوی ها می بینیم، باید به یاد داشته باشیم که هنوز هم در بین ما کسی برجستگی همآوردی با او را نیافته است، آنگونه که اغلب مان آرزو می کنیم که رضا پهلوی جمهوری خواه شود و خود را کاندید ریاست جمهوری کند! همانگونه که اردوگاه جمهوری خواهی کنونی نیز کسی هنوز نمی تواند هیمنه ای را بخود بگیرد که ابوالحسن بنی صدری می گیرد که همچنان خود را نه «رئیس جمهور قبلی جمهوری اسلامی» که «رئیس جمهور منتخب مردم» می خواند. در آن سوی سکه نیز مورد خانم مریم رجوی را داریم که ریاست جمهوری اش (حتی با قید موقت بودن آن در آینده) اکنون بیشتر به شوخی تبدیل شده است.

باری، بنظر من، کم کاری جمهوریخواهان، همراه با درد مزمن پیوند کهنه شان با اصلاح طلبان حکومت اسلامی، و تفرقه عظیمی که در صفوف شان وجود دارد، خود از جمله دلایل اصلی برجسته شدن چهره رضا پهلوی بوده است و هست.

اما در همین راستا فکر می کنم که کل صورت مسئله ما با رضا پهلوی هم به غلط طرح می شود و در درستی اینکه دوستان من همواره و در همه جا «بحث پادشاهی» را با «شخص رضا پهلوی» یکی می گیرند جای شک و تأمل است. براستی چرا باید اینگونه بیاندیشیم که «اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید، از آنجا که برای سلطنت رقابتی وجود ندارد، همواره این خطر وجود دارد که او [رضا پهلوی] بدون کوچک ترین رقابتی، شانس پادشاه شدن را خواهد داشت...» بنظر من این سخن دارای پایه ای منطقی نیست. رضا پهلوی ولیعهد و جانشین محمدرضا شاهی بوده است که خود و پدرش مطابق مصوبات مجلس مؤسسان بازبینی قانون اساسی مشروطه به پادشاهی رسیده بودند. رضا پهلوی نیز، پس از مرگ پدر، بر اساس همان «قانون اساسی مشروطیت» بصورتی موقت در مصر سوگند پادشاهی خورد تا در آینده، مطابق آن قانون، در مجلس شورای ملی حاضر شده و سوگند یاد کند. پس اگر بخواهیم امروز رضا پهلوی را تنها صاحب بی رقیب پادشاهی بدانیم، لازمه اش آن است که همگی بر سر «بازگشت به قانون اساسی

مشروطه و متمم هایش» توافق کنیم تا رضا پهلوی هم خودبخود و «بدون کوچک ترین رقابتی» به پادشاهی برسد.

بدون این توافق و پیش فرض، از نظر من، بین «پادشاهی خواهی» و «پادشاهی رضا پهلوی» هیچ رابطه مستقیمی وجود ندارد. چرا که اگر قرار باشد در پی فروپاشی حکومت اسلامی یک قانون اساسی جدید سکولار دموکرات نوشته شود، معنای آن چنین است که ما «قانون اساسی مشروطه» را احیاء نکرده ایم و در نتیجه، نه تضمینی وجود دارد که حکومت آینده پادشاهی باشد و نه، اگر هم باشد، آقای رضا پهلوی می تواند «بدون کوچک ترین رقابتی» پادشاه ایران شود. یعنی، اگر فرض کنیم که حکومت آینده ایران پادشاهی هم باشد، هر ایرانی همانقدر حق دارد خود را نامزد این سمت کند که آقای رضا پهلوی. و به همین دلیل هم بود که دو هفته پیش در مورد مبانی عقیدتی حزب مشروطه ایران نیز، که مهمترین و استوارترین سازمان پادشاهی خواهی در اپوزیسیون ما است، نوشتم: «این حزب [مطابق اساسنامه اش] پادشاهی را - آن هم بصورتی دموکراتیک و متکی بر اراده ملت، "بهترین و مناسب ترین رژیم و شکل حکومت برای ایران" می داند و در این راستا آقای پهلوی را بعنوان "کاندیدا"ی خود معرفی می کند و حق تعیین سرنوشت کشور و نوع حکومت و سیاست های آن را به مردم وا می گذارد».(3)

حال، با توجه به آنچه آمد، اگر توافق کنیم که هدف ما برای آینده ایران رسیدن به یک قانون اساسی سکولار - دموکرات است که در آن راه های بازتولید استبداد و بازگشت به سلطنت بسته شده باشد، آنگاه مسئله «پادشاهی تشریفاتی» - بخصوص بدون دسترسی شاه به فرماندهی کل قوا - امری فرعی می شود و دیگر لازم نیست با نگرانی بگوئیم «همواره این خطر وجود دارد که او [رضا پهلوی] بدون کوچک ترین رقابتی، شانس پادشاه شدن را خواهد داشت».

اما من از این هم یک قدم فراتر می گذارم و می گویم:

1. اگر نوشتن و تصویب قانون اساسی آینده را بر انتخاب نوع حکومت مقدم بداریم
 2. اگر آن قانون اساسی را چنان بنویسیم که جلوگیری از بازتولید استبداد باشد
 3. اگر، در این قانون، نخست وزیری (یا "صدراعظمی"؛ همچون مورد آلمان) را منصبی انتخابی و مدت دار و صاحب اختیار پیش بینی کنیم و فرماندهی کل قوا را به آن بسپاریم
 4. اگر در آن قانون منصبی را بعنوان «ریاست تشریفاتی کشور» بوجود آوریم که مردم، در مرحله ای بعد از تصویب قانون اساسی، نوع آن را در یک همه پرسی مجزا انتخاب می کنند
 5. یعنی اگر هر دو گزینه جمهوری (مثل مورد هندوستان) و پادشاهی (همچون مورد سوئد و هلند) مناصبی صرفاً تشریفاتی و نمادین باشند...
- آنگاه جای هیچگونه هراسی برای اینکه هوای سلطنت به کلاه شاه یا رئیس جمهور آینده بزند وجود نخواهد بود.

البته توجه کنیم که همیشه امکان ساز و پاخت و کودتا برای کنار نهادن قانون اساسی و استقرار استبداد و سلطه وجود دارد و در برابر این امکان هیچ کدام از گزینه های جمهوری و پادشاهی نه تسهیل کننده و نه بازدارنده آن محسوب می شوند. در تاریخ جوامع معاصر بارها شاهد آن بوده ایم که هم شاه و هم رئیس جمهور توانسته اند با کودتا قانون اساسی را تعطیل کرده و به قدرت مطلقه «ابد مدت!» برسند.

در این زمینه اعتقاد دارم که در بررسی ماجرای 28 مرداد 1332 نیز - که، از جانب جمهوری خواهان، یکی از موارد خطرناک بودن پادشاهی بشمار می رود - یکی از اشتباهات ما به همین نکته بر می گردد. یعنی، اغلب فرض بر این است که این کودتا از آنجا پیش آمد که ما پادشاه داشتیم و انگلیس و امریکا توانستند با سرنگون کردن دولت دکتر مصدق او را بقدرت مطلقه برسانند. در این تفسیر ما اصل مسئله را فدای فرع آن می کنیم و، با گرفتن نتایج غلط، مشکل را در داشتن پادشاه می بینیم.

ما کافی است تا تصور کنیم که اصلاً دکتر مصدق رئیس جمهور ایران بود و شاهی هم وجود نداشت. آیا در آن صورت در این واقعیت ها که نفت ایران از دست استعمار انگلیس خارج شده بود، و امریکا هم به دنبال جای پائی در ایران می گشت، و شوروی هم از اینکه به نفت شمال دست نیافته ناراضی شده و حزب توده را بجان مصدق انداخته بود، و روحانیت شیعه نیز با او مخالفت می کرد تغییری حاصل می شد؟ آیا، در آن زمان و آن وضعیت، قدرت های بزرگ صرفاً بدین دلیل که حکومت ایران جمهوری است از توطئه برای کودتا علیه دکتر مصدق دست می کشیدند؟ آیا در آن وضعیت خود سرلشگر زاهدی که از زیرزمین سفارت امریکا، سوار بر تانک، بیرون آمد و دولت مصدق را سرنگون کرد و بر مسند نخست وزیری نشست، فقط به این خاطر که فرمان نخست وزیری اش به امضای یک شاه نرسیده بود، نمی توانست - مثل عبدالناصر و عبدالکریم قاسم و معمر قذافی - عملیات کودتا را به نفع خود به سرانجام برساند؟ آیا اگر دولت زاهدی شاه را برنگردانده و جمهوری اعلام می کرد در سرگذشت دکتر مصدق تفاوتی رخ می داد؟ یا آیا زاهدی نمی توانست بجای شاه به دیکتاتور بدل شود؟

فراموش نکنیم که تصمیم به اجرای کودتا علیه مصدق از مصالح قدرت های بزرگ برخاسته بود و شاه و زاهدی هر دو مهره های آن بازی بودند.

اما شاید پرسیده شود که اگر چنین بود، و کودتاگران می توانستند بی شاه نیز موفق شوند، چرا خود خواستند که شاه برگردد؟ این پرسش سختی است که پاسخ دقیقی می طلبد. اما من در پاسخی که آقای رضا پرچی زاده به مقاله دو هفته پیش من داده اند نکته ای را یافته ام که می تواند راهگشای رسیدن به یک پاسخ محتمل باشد.

ایشان - بی آنکه توضیح دهند که من در کجای مقاله ام از نظام «پارلمانی»، آن هم به سبک نظام «وست مینیستر» در بریتانیا، دفاع کرده ام - نوشته اند:

«در سیستم پارلمانی، مثل آنچه در انگلستان و برخی کشورهای تابع آن هست و به "سیستم وست مینستر" معروف است، بر خلاف آنچه آقای نوری علا می گویند، اصل بر "مرکز قوا" ست و نه "تفکیک قوا"... این عدم توزیع متساوی قدرت... کاری است که تا به حال تنها از "محافظه کاری انگلیسی" برآمده است؛ "هیجان ایرانی" را نمی دانم که با این سیستم به کجا بکشد». (4)

این سخنان، در کنار همهء ناراستی ها که در اشاره به عقاید من دارد، عامل جدیدی را وارد معادلات سیاسی ما می کند که نمی توان از آن چشم پوشید. به زعم ایشان، «سیستم بریتانیائی» فقط می تواند برخاسته از «محافظه کاری انگلیسی» باشد و لذا با «هیجان ایرانی» سر سازگاری ندارد. معنای این سخن چیست؟ آیا نه اینکه آقای پرچی زاده معتقد است که هر ملت دارای «روحیه» ای است که حکومت اش باید با آن بخواند و در غیر این صورت کارآمد نخواهد بود؟ و اگر این فرض درست باشد آنگاه آیا نمی توان پرسید که چرا وجود یک «پادشاه تشریفاتی» با روحیه ملت ایران ناسازگارتر از وجود یک «رئیس جمهور مقتدر» است؟ در همین زمینه «روحیه»، آیا نمی توان پرسید که:

1. چرا انقلابیون مشروطه که توانستند آیت الله مقتدری چون شیخ نوری را به دار بیاویزند نخواستند رژیم جمهوری اعلام کنند و از شر شاه و شاهی خلاص شوند؟
2. چرا رضاخان میرپنج نتوانست نیروهای مختلف سیاسی کشور را قانع کند که ریاست جمهوری پیشنهادی او را بپذیرند و ناچار شد سلسلهء قاجاریه را منقرض کند و خود به تخت شاهی بنشیند؟
3. چرا دکتر مصدق در مجلس پنجم، بجای خواستاری استقرار جمهوری، با پادشاهی مشروطهء رضاخان مخالفت کرد؟ آن هم با این استدلال که او آدم لایقی است که دارد مملکت را آرام و آباد می کند و بهترین منصب برایش نخست وزیری است و نه شاه تشریفاتی، و او اگر شاه شود یا ما آدم لایقی را از دست داده و او را به موجودی تشریفاتی تبدیل کرده ایم و یا او باید در اجرای برنامه های نوسازی کشور علیه مشروطیت اقدام کرده و سلطان قدر قدرت شود. (نقل به مضمون)
4. چرا در طول جریان «نهضت ملی کردن نفت» خواستاری جمهوری از جانب بدنه و رهبری جبههء ملی مطرح نشد و تنها شعار «شاه باید سلطنت [بخوان پادشاهی مشروطه] کند و نه حکومت» جریان داشت و دکتر مصدق، حتی در برابر فشار معدودی از اطرافیان جمهوری خواه اش، تن به مطرح کردن این خواست نداد؟
5. چرا حزب توده، که زمزمهء جمهوریت را سر داده بود، به دنبال ریاست جمهوری علامهء دهخدا رفت که نه مهارتی در سیاست داشت و نه مدیریت مملکت را بلد بود اما می توانست به نوعی «پدر ملت» تبدیل شود؟
5. چرا دکتر غلامحسین صدیقی در روزهای ملتبه پیش از انقلاب 57 نخست وزیری را بدین دلیل نپذیرفت که شاه می خواست از کشور خارج شود؟

6. چرا ملیونی که از تمایلات جمهوری خواهانه دکتربختیار آگاه بودند با او همکاری نکردند و به دنبال خمینی رفتند؟

7. چرا، پس از پیروزی انقلاب و با وجود اعلام جمهوریت، نیروهای جمهوری خواه سلطنت «ولی فقیه» را پذیرفته و، حتی اگر مخالف او بودند، همکاری شان را ادامه دادند؟

8. چرا همین آقای بنی صدر پذیرفت که بر مسندی بنشیند که اگرچه نام رئیس جمهور را داشت اما باید بوسیله ولی فقیه «تنفیذ» می شد و با بوسه ای بر دست او قطعیت می یافت؟ از این پرسش ها می توان بسیار اقامه کرد. غرض آن است که اگر بخواهیم در ارزیابی درستی یا نادرستی یک رژیم به عواملی همچون «محافظه کاری انگلیسی» و «هیجان ایرانی» متوسل شویم آنگاه آیا با این نظر دائماً تکرار شونده روبرو نخواهیم بود که «ملت ایران روحیه و تحمل اینکه سرپرست اش هر چهار سال یکبار عوض شود را ندارد و لازم است منصبی بوجود داشته باشد که حسی از استمرار و آرامش اجتماعی را تلقین کند؟»

باری، اعتقاد من بر این است که مخالفت جمهوری خواهان با مطرح بودن پادشاهی تشریفاتی، بعنوان یک گزینه در فراندوم تعیین نوع حکومت در ایران، مخالفتی محافظه کارانه، هراسیده و مبتنی بر مفروضات غلط است. و همین محاسبه غلط از شخصیتی به نام رضا پهلوی در چشم و ذهن آنان هیولائی خطرناک می سازد که بالقوه می تواند ما را به اعماق تاریخ پرتاب کند؛ آنگونه که دوست نادیده دیگرم، آقای پرچی زاده، وا دار می شود تا، با به در و دیوار زدن، بکوشد تا در راستای جلوگیری از طرح گزینه پادشاهی در فراندوم های آینده، ثابت کند که «پادشاهی، بالذات ناقض حقوق بشر است» و برای دیگران این امکان را فراهم آورد که بگویند «پس، حکومت های سوئد و نروژ و هلند هم ناقض حقوق بشرند!»

من این تلاش ها را بی سرانجام و تشتت آفرین می دانم و می خواهم از دوستانم دعوت کنم تا کمی به زمین سرد و سخت واقعیت ها برگردند و بیش از این در راه ایجاد یک وفاق ملی که منتهی به فروپاشی حکومت اسلامی شود مانع نتراشند؛ دعوت کنم که در جستجوی مسدود ساختن راه اعاده و بازتولید سلطنت باشیم و انرژی خود را صرف مبارزه با پادشاهی تشریفاتی که حتی هیچ معلوم نیست نصیب آقای رضا پهلوی شود به هدر ندهیم.

می پرسید که «چرا خود او، اگر ریگی به کفش ندارد، از خر شیطان پیاده نمی شود و به جمهوری خواهان نمی پیوندد؟» می گویم «چرا باید او را از بیان عقیده اش باز بداریم؟ او هم، مثل هر پادشاهی خواهی دیگری، عقیده ای دارد و بارها هم تکرار کرده است که: من سیستم پادشاهی را برای ایران مفیدتر می دانم اما اگر مردم خواستار جمهوری باشند من به نود صد آرزوهایم رسیده ام.»

آیا در این سخن رضا پهلوی «سیستم پادشاهی» با «پادشاهی خودش» یکی فرض می شود؟ من نمی دانم؛ اما اگر چنین هم باشد این نکته روشن است که پادشاهی آینده بر حسب

قانون اساسی آینده بوجود می آید و آن قانون نمی تواند از پیش تعیین کند که حق ریاست تشریفاتی کشور از آن کیست.

می دانم که بحث پادشاهی به همین جا ختم نمی شود و ما جمهوری خواهان می توانیم در فردای ایران دلایل بسیاری را در مخالفت با پادشاهی اقامه کرده و از جمله از بی منطق بودن مناصب غیر انتخابی، بی مدت و موروثی (خونی!) سخن برانیم؛ اما ما حق نداریم از هم اکنون با بیان اینکه «پادشاهی، بالذات ناقض حقوق بشر است» مانع از مطرح شدن این گزینه در آینده شویم، چه رسد که بخواهیم با طرح اینگونه مواضع غیرمنطقی از رسیدن به ائتلاف و وفاقی ملی برای منحل ساختن حکومت اسلامی و استقرار حاکمیت ملی و متجلی ساختن اراده ملت در انتخاباتی آزاد جلوگیری کنیم.

دکتر قاسمی گرامی ما نویسنده کتابی است به نام «جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملی» که اگرچه من مفهوم «انتخابات آزاد» را بصورتی متفاوت از ایشان می فهمم اما از اینکه ایشان «انتخابات آزاد» را در درآمیختگی با «حاکمیت ملی» مطرح می سازند سخت خوشحال و امیدوارم. چرا که بدون وجود حاکمیت ملی سخن گفتن از انتخاب مابین گزینه ها بوسیله ملت به یک شوخی تلخ تبدیل می شود. پس، ما نیز بیائیم و همه انرژی های خود را در خدمت انحلال حکومت اسلامی و استقرار حاکمیت ملت بگذاریم تا، قبل از هر چیز، از عصر حاکمیت سلطنت شاه و شیخ گذر کرده باشیم. تنها وقتی که مردم ما حاکم زندگی خود شدند زمان آن فرا خواهد رسید تا خدمتگزاران جامعه بتوانند یک به یک «مطاع» خویش را به آنها عرضه دارند؛ «تا که قبول افتد و چه در نظر آید!»

-
1. http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=7881:2012-05-22-18-44-22&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75
 2. <http://goo.gl/65UUUh>
 3. <http://www.newsecularism.com/2012/05/11.Friday/051112.Esmail-Nooriala-National-soviegnty-and-choice-of-governmenr.htm>
 4. <http://www.newsecularism.com/2012/05/16.Wednesday/051612.Reza-Parchizadeh-Monarchy-is-essentially-against-human-rights.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>